

## شعر دهخدا

### یاد آرز شمع مرده یاد آر! \*

در روز ۲۲ جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ قمری مرحوم میرزا جهانگیرخان شیرازی رحمه‌الله علیه، یکی از دو مدیر "صوراسرافیل"، را قزاقهای محمدعلی شاه دستگیر کرده، به‌باغ شاه بردند و در ۲۴ همان ماه در همانجا او را بطناب خفه کردند.

بیست و هفت هشت روز دیگر چندی از آزادیخواهان و از جمله مرا از ایران تبعید کردند و پس از چندماه باخرج مرحوم میرزا ابوالحسن خان معاضدالسلطنه پیرنیا بنا شد در "ایوردن" سوئیس روزنامه "صوراسرافیل" طبع شود.

در همان اوقات شبی مرحوم میرزا جهانگیرخان را بخواب دیدم در جامه سپید (که عادة در طهران دربر داشت) و بمن گفت: "چرا نگفتی او جوان افتاد!" من از این عبارت چنین فهمیدم که میگوید: چرا مرگ مرا در جایی نگفته یا ننوشته‌ای؟ و بلافاصله در خواب این جمله بخاطر من آمد: "یاد آرز شمع مرده یاد آر!" در اینحال بیدار شدم و چراغ را روشن کردم و تا نزدیک صبح سه قطعه از مسط ذیل را ساختم، و فردا گفته‌های شب را تصحیح کرده و دو قطعه دیگر بر آن افزودم و در شماره

---

\* این مثنوی را مرحوم دهخدا دوسه ماه پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

در مجله "یغما" به چاپ رسانید.

اول "صوراسرافیل" منطبعه "ایوردن سویس" چاپ شد.

ع. ا. دهخدا

آینده - دهخدا این شرح را سالهای دراز پس از سرودن شعر خود بر آن نوشت. اما در لابلای نامه‌های خود به معاضدالسلطنه پیرنیا و محمد قزوینی دوجا راجع به آن نظری ابراز داشته است که بسیار قابل توجه است و آن دونظر در ضمن مقاله مربوط به صوراسرافیل به چاپ رسیده است.

۱

وصیت‌نامه دوست یگانه من

ای مرغ سحر چو این شب تار

بگذاشت ز سر سیاهکاری،

وز نوحه روح‌بخش اسحسار

رفت از سر خفتگان خماری،

بگشود گسره ز زلف زر تار

محبوبه نیلگون عماری،

یسزدان به کمال شد پدیدار

و اهریمن زشتخو حصاری،

یاد آرزو شمع مرده، یاد آرزو!

ای مونس یوسف اندرین بند  
رتال جامع علوم انسانی

تعبیر عیان چو شد ترا خواب،

دل پیر ز شغف، لب از شکرخند

محسود عدو، بکام اصحاب،

رفتگی بر یار و خویش و پیوند

آزادتر از نسیم و مهتاب،

زان کو همه شام با تو یکچند

در آرزوی وصال احباب،

اختر بسحر مرده، یاد آرزو!

## ۳

چون باغ شود دوباره خرم  
 ای بلبل مستمند مسکین  
 وز سنبل و سوری و سپرغم  
 آفاق، نگارخانه چمن،  
 گل سرخ و به رخ عرق ز شبنم  
 تنو داده ز کف زمام تمکین،  
 زان نو گل پیشرس که در غم  
 نا داده به ناز شوق تسکین،  
 از سردی دی فرسده، یاد آر!

## ۴

ای همره تیه پور عمران  
 بگذشت چو این سنین معدود،  
 وان شاهد نغز بزم عرفان  
 بنمود چو وعد خویش مشهود،  
 وز مذهب زر چو شد بکیوان  
 هر صبح شمیم عنبر و عسود،  
 زان کو یگناه قوم نادان  
 در حسرت روی ارض موعود،  
 بر بادیه جان سپرده، یاد آر!

## ۵

چون گشت ز نو زمانه آباد  
 ای کودک دوره طلائسی  
 وز طاعت بندگان خود شاد  
 بگرفت ز سر خدا، خدائی،  
 نه رسم ارم، نه اسم شداد  
 گل بست زبان زاو خدائی،

زان کس که ز نوک تیغ جلاد  
 مأخوذ بجرم حق‌ستائی،  
 تسنیم وصال خورده، یاد آر!

### در چنگ دزدان \*

گفت با یاران خلیفه نیم‌شب  
 خوشتر آن باشد که این بزم طرب  
 با همه آلات تا کشتی بریم  
 از هوای دجله لختی برخوریم  
 وز نسیم دجله تر سازیم مغز  
 چلگکی گفتند اینک قول مغز،  
 صبح نیشابور اگر جان‌پرور است  
 شام دجله نیز با وی همسر است  
 خاصه با خیل ندیمان حضور  
 با سرود غانیاتی رشک حور  
 قول ابراهیم و بوالعبکی غزل  
 لحن اسحاقی و زریابی جزل  
 ویژه با آهنگ‌های زلزلی  
 بساده‌های روشن قطر بلسی  
 از کف رومی کنیزان چو ماه  
 یا تناری ریدکان پیشگاه  
 سیر روی دجله را آراستند  
 کشتی خاص خلیفه خواستند

کشتی خاص خلیفه پو گرفت  
 بر کران اندر زمان پهلو گرفت  
 با خلیفه، قوم خردان و کبار  
 شاد بگرفتند در کشتی قرار  
 عبد و مولی و غلام و جاریه  
 جای بگزیدند اندر سارپه  
 رودها با چنگها دمساز شد  
 باده بهمودن ز نو آغاز شد  
 چون بهم پیوست لحن سازها  
 خاست از خنیاگران آوازه‌ها:  
 ليس تطفی لوعة النار الفرام  
 فی فواءدی غیر کاسات المدام  
 کل ما فی الکوون غیر الحب طیف  
 هات منی سرعا" فالوقت سیف  
 کی نصون الوؤد عن لحظ اللئام  
 یا حبیبی نقتنم ستر الظلام  
 لا تدای قرحة القلب الکئیب  
 غیر بررد الماء من ثغر الحبيب  
 گفتی از فرط غریبو و هلهله  
 هست در ارکان کشتی زلزله  
 دجلو میرقصید از شور نشاط  
 کف بلب چونانکه مجنون از خیاط  
 همچو پهل زنده از هندوستان  
 کرده بود او پاد عهد باستان  
 در گمان که میری از آزادگان  
 هست در کشتی به پشت او روان  
 کورش است او سوی بابل رهسپار  
 جمله مظلومانش اندر انتظار

او هزار است و روان با کش و فش  
 تا یمن را وا رهاند از حبش  
 ماهیان را پرتو شمع اندر آب  
 گوئیا بر بوده بود از چشم خواب  
 آشناور جمله پویان و نوان  
 خیل خیل اندر پی کشتی روان  
 در گلسو افکنده ماغان کاغ کاغ  
 همچنان خرکوف دیده سرب زاغ  
 چشمهای وحش از هردو کران  
 همچو زی طیاره شب نورافکنان  
 اندر آن هنگامه شور نشور  
 گشت پهدا کشتی دیگر ز دور  
 توده مظلّم چو در ظلمات دیو  
 یا چو در تازی درونان مکر و ریو  
 بود کشتی کشتی در یازنان  
 در کف امواج بسپرده عنان  
 سینه دجله بجلدی می شکافت  
 همچو تیری سوی اینان میشتافت  
 چون نماند اندر میان بس فاصله  
 خاست از کشتی دزدان هلهله  
 آهنین قلاب چندی را نخست  
 زی جدار کشتی افکندند چست  
 همچو گوئی در خم طباطبها  
 گشت کشتی بند آن قلابها  
 چون ملخ زان پس بکشتی ریختند  
 شور و غوغائی عجب انگیختند  
 پای تا سر غرق آهن نیم مست  
 هر یکی را خنجری عربان بدست

رعدا سا نعره‌ها برداشتند  
 نعره‌ها از اهر بر بگذاشتند:  
 گای شکم‌خواران بغداد خراب  
 ماند بغداد این زمان زآنسوی آب  
 شرطه‌تان را اندر اینجا کار نیست  
 حسبۀ‌تان را زین طرف بازار نیست  
 نوک دشنه اندرین جا حاکم است  
 قاضی این خطه حد صارم است  
 گرنه زی مردن کشدتان اشتها  
 کیسه‌ها بیرون کنید و صرّه‌ها  
 بی تعلق جامه‌ها تان برکنید  
 بدره‌ها از آستین بیرون کنید  
 یاره و انگشتری، طوق و کمر  
 فلس و دینار و درم، زر و گهر  
 گرز مردن هستان خوف و وجل  
 العجل ای زن بمزدان العجل!  
 پیش کز خونتان شود گردان رحی  
 الوحی ای زن بمزدان الوحی  
 هست گر از مرگتان قصد فرار  
 البدار ای زن بمزدان البدار  
 زن بمزدان چون بسی تکرار شد  
 حس لاغ اندر جحی بیدار شد  
 خویش لرزان ساخت چون بیدی زیاد  
 رفت و بر گوش خلیفه سر نهاد  
 (وان خلیفه پای تا سر لوت و عور  
 مرتعش چون برگ از باد دبور)  
 گفت با او کای امیر مؤمنان  
 گشت اکنون آشکارا و عیان

که بود جاسوس دزدان را بقیین  
 در تمامی خانه‌های ما مکیین  
 گفت چون دانی تو این؟ گفتا: از آن  
 کاکه‌بند از سر ما و از عیان  
 گرنه‌شان جاسوس بودی پیش ما  
 با خبر از جمله کم و بیش ما  
 آگهی کی داشتی در دجله دزد  
 زانکه ما هستیم یکسر زن بمزد؟  
 چون خلیفه زو شنید این لاغ گست  
 زهرخندی بر لیانش نقش بست  
 گفت: آری زن بمزدانیم ما  
 که زیون دست دزدانیم ما:  
 قاضی و صدر و وزیر، استاد دار  
 میر جیش و کاتب و سالار بار  
 صاحب‌الشرطه، نقیب و محتسب  
 صاحب حرس، آن کلان کلب کلب  
 صاحب‌السر، مروحیه، دجله‌بان  
 "شوم یکسونه" امیر مؤمنان  
 گر نمی‌بودیم یکسر زن بمزد  
 کی تسلط یافتی بر جمله دزد